الان هر تصمیمی که می‌خواهند بگیرند باید در قالب مصوبه شورا باشد و تمام حسابرسی‌ها زیر نظر این شورا انجام می‌شود.

*** در این سال‌ها که حاج‌قاسم درگیر جنگ با داعش بود، آیا نظارت ایشان بر توسعه حرم‌های شریف ادامه داشت؟**

کار توسعه حرم حضرت علی(ع) پنج سال به طول انجامید. ما هر چند ماه یک‌بار به ایشان گزارش می‌دادیم اما چون حاجی درگیر جنگ سوریه و داعش بود، وقت نمی‌کرد که به‌صورت حضوری از پروژه بازدیدی داشته باشد ولی حواسش به همه چیز بود. تا این‌که سال ۹۴ طرح صحن عقیله در کربلا را به حاج‌قاسم ارائه دادیم. حاجی بدون این‌که اصلا به حرفم گوش بدهد، دفترچه نقشه را با دستش به عقب هل داد و گفت: «فعلا لازم نیست. شما همان صحن حضرت‌زهرا(س) در نجف را که شروع کرده‌اید، جلو ببرید.» گفتم: «حاج‌آقا! کار آن صحن تمام شده است.» حاجی گفت: «یعنی چی تمام شده؟» گفتم: «پیشرفت آن پروژه الان روی ۹۳ درصد است و انتهای کار هستیم.» حاجی باورش نمی‌شد و می‌خواست یک روز حضوری برای بازدید بیاید اما وقت نمی‌کرد. آن‌قدر حاج‌قاسم سرش شلوغ بود که هر دو هفته یک‌بار در تهران به زور پیدایش می‌کردیم و تا می‌آمدیم جلسه‌ای با ایشان هماهنگ کنیم، حاجی مجددا به سفر می‌رفت. به‌هرصورت ما بدون این‌که به حاجی بگوییم کار ساخت صحن عقیله را آغاز کردیم و معطل حاج‌قاسم نشدیم.

یک روز در جلسه‌ای که در تهران داشتیم، حاج‌قاسم وارد شد و همه اعضای جلسه از جای‌شان بلند شدند و صلواتی فرستادند. صندلی من، نزدیک صندلی ایشان بود.

حاجی هنوز ایستاده بود که رو کرد به من و با کنایه گفت: «آقای مهندس! حالت چطوره؟» چون ایشان اصرار داشت دوستانی که القاب سرداری را دارند، نباید صفات و عبارات دیگری برای‌شان به کار برد. حاج‌قاسم اعتقاد داشت سرداری بالاترین منصب و لقبی است که توسط مقام معظم رهبری به نظامیان داده می‌شود. آن روز حاج‌قاسم به من گفت: «آقای مهندس! گزارش‌تان را دیشب از تلویزیون دیدیم.»

من گفتم: «کدام گزارش؟» حاجی گفت: «همان گزارشی که یک جایی بودی و داشتی زور می‌زدی که گریه کنی و گریه‌ات نمی‌آمد.» (خنده) اعضای جلسه با این شوخی حاج‌قاسم همه خندیدند. یکی از دوستان که کنار من نشسته بود به من گفت: منظور همان گزارشی است که از شما داخل گنبد حضرت سیدالشهدا(ع) تهیه شده است.

تازه یادم آمد که این گزارش ۲۰ روز پیش تهیه و شب قبل از تلویزیون پخش شده است. تصویربرداری زیر قبه امام‌حسین(ع) انجام شده بود. به حاج‌قاسم با مزاح گفتم: «آن تصاویر که گفتید یادم آمد، آنجا نمی‌خواهد زور بزنید گریه کنید، آنجا باید زور بزنیم که گریه نکنیم.»

حاج‌قاسم نگاهی به من کرد و گفت: «از حرف من ناراحت شدی؟» گفتم: «نه. فقط من می‌خواهم بگویم که آنجا هرکسی لیاقت ندارد که حضور داشته باشد.»

حالا نوبت من بود که به حاجی تیکه خودم را بیندازم. حاج‌قاسم گفت: «یعنی می‌گویی من لیاقت ندارم؟» گفتم: «شما که لیاقت‌تان خیلی بالاتر از این چیزهاست ولی اینجا جای خود دارد، خودتان بروید و بررسی کنید.» بعد از رد و بدل شدن این جملات، جلسه آغاز شد. در طول جلسه حاجی حواسش جای دیگری بود. من می‌فهمیدم، دیگر پس از سال‌ها در کنار هم بودن، اخلاق و رفتار هم را خوب می‌شناختیم. جلسه که تمام شد، حاجی رو به من کرد و گفت: «من حتما آنجایی که گفتی، می‌خواهم بیایم.» گفتیم: «ما در خدمتیم.» حالا حاج‌قاسم، نه صحن حضرت‌زهرا(س) را دیده بود و نه صحن عقیله را که ما شروع به ساختش کرده‌ایم.

حاجی پیشنهاد داشت که از موکب‌ها برای فعال‌شدن در حوزه گردشگری بین کشورهای ایران، عراق سوریه و ... استفاده شود

حاجی اصولا در این مدت خیلی کوتاه برای زیارت به حرم می‌آمدند و خیلی سریع می‌رفتند. صبح جمعه‌ای در ماه مبارک رمضان آقای پورجعفری با من تماس گرفت و گفت: «حاج‌حسن کجایی؟» گفتم: «چطور مگه؟» گفت: «حاجی گفته ساعت ۴ تا ۵ بعدازظهر میام همان‌جایی که گریه می‌کنند.» تا این کد را داد، متوجه منظورش شدم که حاج‌قاسم برای بازدید به کربلا می‌آید. من تهران بودم. با فرودگاه تماس گرفتم و الحمدلله پرواز وجود داشت.

به کربلا رفتم و یک ساعت بعد از من، حاج‌قاسم تشریف آوردند. دوستان به استقبالش رفتند و با سلام و صلوات به پشت‌بام حرم امام‌حسین(ع) آمدند و از آنجا با عبور از یک رمپی به جلوی گنبد سیدالشهدا رسیدند. آنجا من منتظرشان بودم. حاجی تا جلوی گنبد رسید مرا دید. به استقبال حاجی رفتم و با تعجب پرسید: «تو چه‌جوری خودت را رساندی؟»

با خنده گفتم: «اینجا آمدم تا با هم گریه کنیم.» حاج‌قاسم هم با من خندید. می‌دانستم که حاجی دوست دارد به زیر قبه امام‌حسین(ع) برود. مستقیما داخل قبه بالای سر ضریح مطهر که با تخته‌سه‌لایی و برزنت پوشیده بودیم، رفتیم. حاج‌قاسم و آقای ابومهدی المهندس دقیقا بالای ضریح مطهر نشستند و از فاصله کم ضریح را نگاه می‌کردیم. زائرین در حال زیارت بودند. آنجا بود که گریه دیگر به حاج‌قاسم امان نداد. بعد از آن تمام کارهایی که انجام داده بودیم را به حاجی گزارش دادیم.

آن‌روز حاج‌قاسم خیلی منقلب شده بود. حتی دست کارگرهایی که آنجا مشغول کار بودند را می‌بوسید. باتک‌تک نیروها و دوستان عکس یادگاری گرفت. بعد همان‌جا گفت پس‌فردا برای بازدید از صحن حضرت‌زهرا(س) به نجف می‌آیم.

*** درمورد نقش سردار سلیمانی در برپایی باشکوه مراسم اربعین هم برای‌مان توضیحاتی بفرمایید.**

از همان سال‌های ابتدایی که استقبال مردم از مراسم اربعین شروع شد، حاجی ما را صدا زد و گفت: «ستاد در عراق پایگاه دارد، جای پا دارید، شما باید این اربعین را مدیریت کنید. من داخل ایران را کار ندارم اما در عراق، دولت کاری به این کار ندارد، شما باید مردم را اینجا مدیریت کنید. اگر مدیریت نکنید، مردم دچار مشکل می‌شوند.» ما یک‌سری ساخت‌وساز کردیم و محوریت کار در عراق را عهده‌دار شدیم. به دستور حاج‌قاسم کمیته اسکان و تغذیه را با حرم‌ها، حسینیه‌ها و مساجد هماهنگ کردیم. حتی با مردم عراق هماهنگ شدیم و توانستیم موکب‌ها را راه‌اندازی کنیم و به آنها نظم بدهیم. این موکب‌ها خیلی برای حاج‌قاسم رضایتبخش بود. موقعی که من به او گفتم که حاج‌قاسم ما نزدیک ۲۰۰۰ و خرده‌ای موکب را سازماندهی می‌کنیم که هرسال و این عدد غذا پخت می‌کنند و این تعداد جای خواب برای زائرین هماهنگ می‌کنند، خیلی خوشحال شد. حتی بعضی مواقع خودش وارد میدان می‌شد و مثلا از سامرا با من تماس می‌گرفت که چرا ماشین برای حمل‌ونقل زائر اینجا کم است؟ حاج‌قاسم دو - سه مراسم اربعین را خودش میداندار و نواقص را برطرف کرد. هم از مسئولان ایرانی و هم از مسئولان عراقی، همه را سر خط کرده بود تا اربعین به خوبی برگزار شود.

یادم هست آخرین جلساتی که ما با حاج‌قاسم داشتیم، ایشان می‌گفت: «موضوع اربعین را باید از ستاد بازسازی جدا کنیم و یک سازمان مستقل برایش شکل دهیم تا مانند ستاد بازسازی رشد کند و بزرگ شود. تنومند شود که حتی از آن برای بحران‌های داخل کشور و خارج از کشور در حوزه مقاومت استفاده کنیم.» حتی حاجی پیشنهاد داشت که از موکب‌ها برای فعال‌شدن در حوزه گردشگری بین کشورهای ایران، عراق، سوریه و ... استفاده شود.

شما یادتان هست در اوایل سال ۹۸ وقتی در خوزستان و گلستان سیل آمد برای کمک به مردم از همین موکب‌ها استفاده شد. در بحث کرونا خیلی از همین موکب‌ها پای کار آمدند و برای تولید میلیونی ماسک به مسئولان کشور کمک کردند.